

بررسی کارکردهای «فلسفه انقلاب عالم» در رباعیات خیامی و محمدحسین کبریایی

حسین اکبری^۱

حبیب جدیدالاسلامی قلعه نو^۲

چکیده

رباعیات خیامی به عنوان نماینده یک سنت فکری، در طول سال‌ها و سده‌ها در گستره ادب فارسی نمود و ظهور یافته است. شاعران بسیاری در این سنت حکیمانه که در تقابل با نظام اندیشگانی جبرگرا شکل گرفته بود، نقش داشتند و رباعیات بسیاری سرودند، اما در نهایت، امروزه مجموعه این تراوش‌های ذهنی به نام حکیم خیام نیشابوری شناخته می‌شود. نوع اندیشه‌ای که در قالب رباعیات خیامی طرح و شرح شده، پیوسته مورد تقلید و پیروی شاعران بسیاری از جمله محمدحسین کبریایی، شاعر برجسته نهبندانی بوده است. او با تدقیق در رباعیات خیامی (به عنوان متن متأخر)، به مسائل حکیمانه متنوعی از جمله «فلسفه انقلاب عالم» اشاره کرده است. در مقاله حاضر، با روش توصیفی-تحلیلی، نمودهای این تأثیرپذیری و نوآوری‌های احتمالی شاعر نهبندانی بررسی شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد کلیت آنچه که در رباعیات خیامی و کبریایی تبیین و بازنمایی شده، یکسان است و تداوم همان سنت اندیشگانی در شعر کبریایی به وضوح دیده می‌شود، اما آنچه به رباعیات شاعر نهبندانی جلوه بیشتری می‌بخشد، استفاده از اصطلاحات بومی منطقه نهبندان است که به نیت ساده کردن فرایند درک مخاطبان نسبت به جزئیات مربوط به «فلسفه انقلاب عالم» مورد استفاده قرار گرفته است. در این رباعیات، با بهره‌گیری از ابزار طنز و کاریست مؤلفه‌های زبانی عاری از تعقید و پیچیدگی، مسائل عاشقانه، تعلیمی، دینی و عرفانی منعکس شده است.

کلیدواژه‌ها: خیام، محمدحسین کبریایی، رباعیات، فلسفه انقلاب عالم.

The Study of the Functions of "Philosophy of the Revolution of the World" in Rubaiyat-e Khayyami and Mohammad Hossein Kebriayi

Hosein Akbari, PhD candidate of Persian Language and Literature, Zahedan Branch, Islamic Azad University, Zahedan, Iran

Habib Jadidoleslami Ghaleno, Assistant Professor, Persian Language and Literature Department, Zahedan Branch, Islamic Azad University, Zahedan, Iran

Abstract: Rubaiyat of Khayyam has radiated throughout years and centuries as a representative of a tradition in Persian literature. Many poets have played a role in this wise tradition which formed in opposition to the deterministic thinker system, and many morals were performed, but ultimately the collection of these mental lesions, known as Hakim Khayyam, is called Neyshaburi. The type of thought that has been described in the form of Rubaiyat Khayyami has been continually imitated and followed by many poets including Mohammad Hossein Kebriayi, the prominent poet of the Nehbandani. By referring to the Rubaiyat of Khayyami (as the later text), he has referred to various wisdom matters, including "the philosophy of the revolution of the world." In the present article, with the comparative approach and descriptive-analytical method, the manifestations of this influence and the possible innovations of the poet are considered. The results of the research indicate that the totality of what is described and represented in the Khayyami and Kebriayi are identical, and the continuity of the same tradition of scholarship in Quranic poetry is clearly seen, but what the poets of the poet give special privilege, the proper use of arrays The rhetoric is especially the likeness and metaphor and the use of indigenous terms in the Nehbandan area, which was used to simplify the process of perceiving the audience towards the details of the "philosophy of the revolution of the world."

Keywords: Khayyam, Mohammad Hossein Kebriayi, Rubaiyat, Philosophy of the Revolution of the Universe.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران، Eslami2631@gmail.com (نویسنده مسئول)

۱. مقدمه

رباعیات خیامی از پیشینه‌ای طولانی در عرصه ادبیات فارسی برخوردار است. در پیدایی این مجموعه که به نوعی میراث‌دار سنت اعتراضی پیشینیان است، شاعران و حکیمان بسیاری نقش داشته‌اند که از این بین، خیام نیشابوری بیش از دیگران جلب توجه کرده است. او در دوره خود، نماد حکمت و فلسفه به شمار می‌رفت و به شاخه‌های علم بشری در آن زمان احاطه داشت و یک جریان علمی را پدید آورده بود. در مقابل، جریان فکری و معرفتی قرار داشت که همه کوشش خود را صرف توجه به امور آن‌جهانی، قطع تعلق از مسائل مادی و بی‌اعتبار جلوه دادن علم بشری و حکمت و نفی فلسفه و نکوهش خردگرایی کرده بود. در صدر این جریان، امثال امام محمد غزالی و نجم‌الدین رازی قرار داشتند. با توجه به حمایت‌های کم‌وبیش حکومت‌های وقت از جریان تصوف، معمولاً موازین جریان دوستدار حکمت و علم مورد حمله قرار می‌گرفت و هواداران آن غالباً به حاشیه رانده می‌شدند. در چنین فضایی، تکفیر فلاسفه و حکما نضج یافت و اندکی بعد به اوج رسید. «در مجموع کسانی که نتوانسته‌اند به هر دلیلی با حرف‌های خیام ارتباط برقرار کنند، او را کافر و لامذهب معرفی کرده‌اند» (ابراهیمی‌دینانی، ۱۳۸۹: ۱۸۶). پیکان تیر انتقاد، دشنام و تکفیر جریانی که پیرو آرای غزالی و نجم‌الدین رازی بودند به سمت نماد حکمت و فلسفه در آن دوران؛ یعنی خیام نیشابوری نشانه گرفته شد. در نتیجه، خیام و همه دستاوردهای علمی او و خدماتی که به بشریت ارائه داده بود، زیر سؤال رفت و با دیده تردید به آن نگریسته شد. «پرخاش نجم‌الدین به خیام، نمونه نگرش جزمی عقیدتی اوست» (رضا، ۱۳۷۹: ۹۷). در سده‌های پنجم و ششم هجری که خیام می‌زیست، ایام شکوهمند مناظره و خلاقیت فکری به پایان رسید و فقیهان به صدور فتاوی بر ضد عقل‌گرایان، مخصوصاً فیلسوفان اقدام کردند و شخصیت‌های چون فارابی، ابن سینا، زکریا رازی، بیرونی و خیام به عنوان مظهر ارتداد و الحاد معرفی شدند (امین‌رضوی، ۱۳۸۵: ۹۱-۹۲). جریان متابع حکمت و فلسفه و علم بشری که یارای مقاومت در برابر این حجم از فشارها را نداشت و حکومت را در پشتیبانی از خود ناکارآمد می‌دید، بر آن شد تا به صورت نامحسوس و از طریق کنش‌گری عاری از خشونت به مقابله پردازد و مبانی فکری جریان‌های وابسته به متصوفه و متشرعان را به چالش بکشد. یکی از بهترین بسترها برای تبیین اندیشه‌های اعتراضی و انتقادی، قالب رباعی بود که گویا خیام نیز، گاهی بدان توجه نشان می‌داد. بنابراین، در گوشه و کنار خراسان و دیگر مناطق، جریانی ادبی به راه افتاد و با استفاده از ابزار شعر، به ویژه قالب رباعی، آرای خود را بازگو کرد. این جریان که تا سده‌ها ادامه پیدا کرد، میراث درخور توجهی از خود به یادگار گذاشت که مهم‌ترین وجه آن پرسش‌گری و ابراز تردید و بازنگری در برخی موازین اعتقادی است. «بسیاری از رباعیات که به خیام نسبت می‌دهند، به دیگر شاعران نیز، نسبت داده می‌شود. این رباعیات به گفته ژوکوفسکی، رباعیات گردنده‌اند» (مظفرزاده، ۱۳۸۳: ۶). بسیاری از این رباعی‌ها بعدها به مجموعه رباعی‌های منسوب به خیام راه یافت، به گونه‌ای که امروز هیچ‌یک از مصححان یا گردآورندگان چنین مجموعه‌هایی، تمام رباعی‌های برگزیده خود را به یقین سروده شخص خیام نمی‌دانند (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۹۴). رباعیات مذکور برآیند مجموعه‌ای از افکار شخصیت‌های نامی و گمنام در طول سال‌ها و سده‌های گوناگون است. بنابراین، بهتر است رباعیاتی را که امروزه به نام خیام می‌شناسیم، خیامی نامیده شوند.

یکی از دست‌مایه‌های پیروان این جریان ادبی، توجه به فلسفه انقلاب عالم بوده است. آنها با تکیه بر قابلیت‌های اعتراضی این مقوله، بخشی از مهم‌ترین آرای خود را بازگو کرده‌اند. بر اساس این فلسفه، «کائنات بر روی هم سیل دائمی را تشکیل می‌دهد که از ازل تا ابد پیوسته در جریان است. آدمی هم در میان این جریان چون خس و خاری غلطان و روان و غافل از آنکه از کجا آمده و به کجا می‌رود. فقط یک کون و فساد دائم به او نشان می‌دهد که عناصر متماداً در حال ترکیب و تجزیه بوده و ارکان بسیط که مواد اصلی موجودات را تشکیل می‌دهد، همواره در معرض جمع و تفریق هستند» (شجیعی،

۱۳۷۹: ۵۹). بر بنیاد مبانی نظری این رویکرد، جسم آدمی پس از مرگ وارد چرخه انحلال طبیعی می‌شود و اجزاء پراکنده آن در ترکیب برگ گل‌ها و گل کوزه‌گری و ... ظاهر می‌شود. به عبارت دیگر، کالبد خاکی آدمی از بین نمی‌رود، بلکه در قالبی دیگر ادامه حیات می‌دهد و تنها ظاهر آن دچار تغییر و دگرگونی می‌شود.

۱-۱. بیان مسأله

توجه به رباعیات خیامی و الهام و اقتباس از آن، به گذشته محدود نمی‌شود و در دوران معاصر نیز، شاهد بازتاب افکار و جهان‌بینی خیامی در اشعار شاعران صاحب‌نام و کم‌نام و نشان هستیم. «رباعی‌های خیام به جای برانگیختن احساساتی مشابه در سایر ایرانیان، به مذاق بسیاری از آنها خوش افتاد، چنانکه رفته‌رفته به پیروی از وی و با علاقه به مضامین غالب در رباعی‌هایش، سرودن رباعی‌های مشابهی را آغاز کردند» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۹۲). در خراسان بزرگ، شخصیت‌های ادبی بسیاری از سبک و سیاق رباعیات خیامی تبع کرده‌اند که در این بین، محمدحسین کبریایی برجسته به نظر می‌رسد. او یکی از شاعران نامی منطقه نهبندان در خراسان جنوبی است. مسأله اصلی مقاله حاضر، بررسی مقایسه‌ای کارکردهای فلسفه انقلاب عالم در رباعیات خیامی و کبریایی است. همچنین، قدرت شاعری کبریایی و نوآوری‌های او در تبیین این فلسفه بازگو شده است. مقاله حاضر در پی پاسخ‌گویی به سؤالات ذیل است: الف، ابعاد معرفت‌شناختی فلسفه انقلاب عالم در رباعیات خیامی و محمدحسین کبریایی چیست؟ ب، وجوه تمایز و نوآوری رباعیات محمدحسین کبریایی در برابر رباعیات خیامی چیست؟

۲-۱. ضرورت و اهمیت تحقیق

در آثار تحلیلی پیرامون رباعیات خیامی، اشاره‌ای مبسوط و مدون به ابعاد گوناگون «فلسفه انقلاب عالم» نشده است، در حالی که بخش قابل توجهی از آرای انتقادی، حکیمانه و اعتراضی خیام و همفکران او، با تکیه بر مبانی این فلسفه ذکر شده است. بازخوانی و تبیین چندلایگی این فلسفه و آشکار شدن وجوه جدیدی از این مقوله و نیز، مقایسه آن با افکار محمد حسین کبریایی، به عنوان یکی از متتبعان رباعیات خیامی در دوران معاصر، بر ضرورت و اهمیت تحقیق حاضر می‌افزاید.

۳-۱. روش و هدف تحقیق

هدف تحقیق حاضر که با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد مقایسه‌ای انجام شده، بررسی ابعاد گوناگون فلسفه انقلاب عالم و کارکردهای این مقوله در رباعیات خیامی و محمدحسین کبریایی است. برای تحقق این هدف و تبیین بهتر مطالب، ابتدا ذیل هر عنوان، زمینه‌های مختلف فلسفه مذکور در رباعیات خیامی تحلیل شده و سپس، آرای کبریایی بررسی گردیده و در نهایت، مقایسه‌ای میان وجوه مشترک و غیرمشترک انجام شده است تا میزان نوآوری یا تقلیدی بودن سبک و سیاق فکری کبریایی مشخص شود.

۴-۱. پیشینه تحقیق

در هیچ پژوهشی به تأثیرپذیری محمدحسین کبریایی از رباعیات خیامی در حوزه فلسفه انقلاب عالم، اشاره نشده است. تنها در چند پژوهش، رباعیات خیامی که دربرگیرنده این فلسفه هستند، تحلیل شده‌اند. همایون‌فر (۱۳۵۵) در کتاب *سیمای خیام*، پیرامون شخصیت خیام، باده‌پرستی و فلسفه او توضیحاتی ارائه داده است. برزی در کتاب *خیام‌نامه*، شرحی بر رباعیات خیام نوشته و معنی و مضمون شعر وی را بررسی کرده است. جعفری (۱۳۷۵) در کتاب *تحلیل شخصیت خیام*، آرای فلسفی، ادبی، مذهبی و علمی خیام را با تکیه بر رباعیات کاویده است. دشتی (۱۳۷۷) در کتاب *خود دمی با خیام*، به مسائلی چون محور مرگ و زندگی، شیوه سخنرانی خیام و باده خیامی پرداخته است. یوگاناندا (۱۳۷۹) در کتاب *خروش*

نَحْم، با نگاهی انتقادی رباعیات خیام را بررسی کرده است. ماحوزی (۱۳۸۴) در مقاله خود با عنوان «تبیین اندیشه‌های خیام از خلال رباعی‌های متوازن و مقبول الاصاله» به این نتیجه دست یافته که تبیین اندیشه خیامی جز از اخلال رباعی‌های مقبول الاصاله وی میسر نیست و آن چه اصالت هر رباعی را تأیید می‌کند، سازگاری و توازن مفاهیم آن است.

در پژوهش‌های یادشده دو نکته مغفول مانده است: نخست آنکه، ابعاد مختلف فلسفه انقلاب عالم به عنوان یکی از محورهای اصلی ساختار فکری تبیین‌شده در رباعیات خیامی، مورد بررسی و تحلیل قرار نگرفته است. دوم آنکه، تحلیلی مقایسه‌ای میان رباعیات خیامی و کبریایی، و رویکردهای مبدعانه شاعر نهبندانی انجام نشده است که این خلأهای پژوهشی بر جنبه‌های نوآورانه مقاله حاضر می‌افزاید.

۲. بحث اصلی

سید محمدحسین کبریایی، شاعر و عارف و خوش‌نویس نهبندانی، سال ۱۲۷۰ خورشیدی در روستای خونیک علیا دیده به جهان گشوده است. او پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی در نهبندان، راهی مشهد شد و در این شهر، زیر نظر استاد برجسته، مقدمات علوم عربی را فراگرفت. از کبریایی اشعار متنوعی با لهجه محلی «نهی» در قالب‌های رباعی، قصیده، غزل، دوبیتی برجای مانده است که مردم بومی آنها را به حافظه سپرده‌اند. او کتابخانه‌ای با حدود هزار جلد کتاب داشت که اکنون اثری از آن باقی نمانده است. کبریایی در دوازدهم خرداد ۱۳۳۸ خورشیدی دیده از جهان فروبست. آرامگاه این شاعر در محل زادگاهش (۲۵ کیلومتری نهبندان) قرار دارد. اگرچه کالبد خاکی او نقاب در چهره خاک فروکشیده است، ولی سروده‌های دلکش و پرمحتوای او، همچنان در سطح منطقه نهبندان خودنمایی می‌کند و یاد او را زنده نگاه می‌دارد. کبریایی در آیین رباعیات سعی کرده است نگاهی ویژه به رباعیات خیامی داشته باشد. او در این زمینه، چه در سطح واژگان و چه در سطح معنا، تحت تأثیر بوده است که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

۲-۱. بن مایه تعلیمی و اخلاقی

یکی از کارکردهای فلسفه مذکور در رباعیات خیامی، بازگویی دیدگاه‌های اخلاقی و اندرزی است. از جمله اهدافی که برای سرایش شعر تعریف شده، ارائه الگوهای تعلیمی و مرزبندی میان نیکی و بدی است. از این‌رو، در کهن‌ترین شعرهای فارسی، این رویکرد قابل مشاهده است. در رباعیات ذیل، گرایش به شادی و طرز فکر مثبت در زندگی برجسته شده است. شاعر حضور در کنار خردمندان را موجب تحقق این خواسته می‌داند و بیان می‌کند حالا که جسم آدمی نابود می‌شود و به گرد و غبار بدل می‌شود و با نسیم و دمی به این سو و آن سو می‌رود، پس باید برای بهتر زیستن تلاش کرد. شاعر عقیده دارد که گردش روزگار و آمد و شد روز و شب همواره برقرار بوده است. تک‌تک اجزای این جهان که آدمی بر روی آن قدم می‌گذارد، از اعضای بدن انسان‌هایی تشکیل شده است که سده‌ها و سال‌ها پیش زندگی کرده‌اند. حال که اوضاع جهان بر این منوال است، باید دمی را زنده هستیم، خوش باشیم و لذت ببریم. همان‌طور که هویداست، اندیشه اپیکوری به کمک تبیین مبانی فلسفه انقلاب عالم تشریح شده است:

ترکیب طبایع چو به کام تو دمی است
 با اهل خرد باش که اصل تن تو
 رو شاد بزی اگرچه بر تو ستمی است
 گردی و نسیمی و غباری و دمی است
 (خیام، ۱۳۸۴: ۷)

پیش از من و تو لیل و نهاری بوده است
 هر جا که قدم نهی تو بر روی زمین
 گردنده فلک نیز به کاری بوده است
 آن مردمک چشم نگاری بوده است
 (همان: ۷)

در بخشی از رباعیات خیامی، عناصر مرتبط با فلسفه انقلاب عالم، دست‌مایه‌ای برای بازگویی منویات گروهی و غیرشخصی شاعر قرار گرفته است. واکاوی رباعیاتی از این دست نشان می‌دهد که شاعر با نگاهی همراه با تعهد و مردم-گرایی، شعر را ابزاری برای تشریح مسائلی قرار داده است که کجروی‌های اخلاقی و رفتاری را نشانه می‌رود. شاعر به خوبی با روابط گسترده‌شده در جامعه ایرانی آشناست. از این‌رو، تلاش می‌کند از طریق شعر و ظرفیت‌های آن، برخی دیدگاه‌های انتقادی خود را که تهدیدکننده این روابط است، مطرح کند. شاعر با زبانی غیرصریح، شاهان را نسبت به ناپایداری روزگار و کوتاه بودن عمر آدمی آگاه می‌کند و به آنها یادآور می‌شود که با اندیشیدن در سرنوشت شاهان پیشین که اکنون به خاک و خشت بدل شده‌اند، در شیوه کشورداری خود و نحوه برخورد با مردم تجدیدنظر کنند.

خاکی که به زیر پای هر نادانی است کف صنمی و چهره جانانی است
هر خشت که بر کنگره ایوانی است انگشت وزیر یا سر سلطانی است
(خیام، ۱۳۸۴: ۹)

از کوزه‌گری کوزه خریدم باری آن کوزه سخن گفت ز هر اسراری
شاهی بودم که جام زرینم بود اکنون شده‌ام کوزه هر خماری
(همان: ۴۱)

در شعر کبریایی نیز، این مقوله دیده می‌شود. او همچون مصلحی اجتماعی، عام و خاص را به خودشناسی و پرهیز از بزهکاری‌های اخلاقی دعوت می‌کند. او خاک پیاله را چشم یک معشوقه زیباروی و خم قالب را جسم فردی باده‌نوش می‌داند و عقیده دارد که قلدح وارونه سر خم، از سر شاهی ساخته شده است. مفهوم اخلاقی نهفته در ژرفای این رباعی، دعوت مخاطبان به این مسأله است که باید تا زمان زنده بودن، از فرصت‌های به دست آمده استفاده کنند و لحظات خوشی را برای خود رقم بزنند. همه انسان‌ها با هر موقعیت اجتماعی و قدرت و توانمندی، در نهایت می‌میرند و اثری از وضعیت جسمانی آنها باقی نمی‌ماند.

آن خاک پیاله، چشم یاری بوده خم قالب جسم میگزاری بوده
وارون قلدحی که بر سر خم بینی خود کاسه کله شهریاری بوده
(کبریایی، ۱۳۸۶: ۶۹)

این کوزه گلی ز خاک جم می‌بینم و آن باده در او به جای جم می‌بینم
آن غلغله که می از او می‌گیرد آواز شه و بانگ حشم می‌بینم
(همان: ۷۵)

شیوه بیان کبریایی در غالب موارد، تحذیری و هشداردهنده است و نشانه‌های رویکرد انگیزشی و تشویقی در شیوه سخن‌سرایی او دیده نمی‌شود. بدبینی به دنیا و بی‌اعتباری هبه‌های آن، او را بر آن داشته تا شاعر چنین شیوه‌ای را پیش بگیرد. کبریایی در آیین رباعیات، با خلق شبکه‌ای از واژگان منفی و ناخوشایند و ایجاد تصاویر سیاه و نامطبوع، اندیشه‌های تعلیمی خود را با بهره‌گیری از مؤلفه‌های فلسفه انقلاب عالم طرح کرده است. در رباعیات ذیل، ابتدا از عدم ماندگاری زندگی این جهانی سخن به میان آمده و با خلق شخصیت کوزه‌گر که در محیط کار خود، مشغول لگد کردن گل است، این مفهوم به مخاطبان القا شده است که فرجام همه انسان‌ها (چه شاه و چه گدا) تبدیل شدن به گل و خاک است. در رباعی دیگر، کبریایی از بی‌وفایی روزگار در حق آدمی و بر آسمان بودن فغان نوع بشر از چرخ دهر سخن گفته است. او برای

تبیین بی‌وفایی روزگار به سر پرویز و کیقباد اشاره می‌کند که گردش روزگار آنها را به خاکی بدل کرده که سال‌ها بعد در دست یک کوزه‌گر در حال ورز خوردن است.

بر کوزه‌گر از کوزه ندا گردیده کان گل که تو را به زیر پا گردیده
آهسته نما لگد که پس زیر فلک اجزای تن شاه و گدا گردیده
(کبریایی، ۱۳۸۶: ۸۶)

تا آتش و آب و خاک و بادی بوده بر ما ز فلک همیشه دادی بوده
کان گل که به دست کوزه‌گر می‌بینی مغز سر پرویز و قبادی بوده
(همان: ۸۳)

۲-۲. استفاده از ابزار طنز

طنز یکی از مهم‌ترین شگردهای ادبی است که شاعران برای تبیین بسیاری از رازهای مگو از ظرفیت‌های آن استفاده می‌کنند. در طنز، خنده و تفکر به صورت توأمان با مخاطبان به اشتراک گذاشته می‌شود و این امکان در اختیار سراینده قرار می‌گیرد تا مفهوم مورد نظر خود را ساده‌تر بازگو کند. البته، یک نکته ظریف در تبیین مقوله طنز وجود دارد و آن، اینکه ممکن است اثری طنزآمیز، لزوماً خنده‌دار نباشد و صرفاً در فرآیند تولید اندیشه مؤثر عمل کند. چنانکه، بسیاری از رباعیات خیامی از این ویژگی برخوردارند و معمولاً با خنده همراه نیستند که این کارکرد طنزآمیز با توجه به نگرش فلسفی و حکیمانه غالب رباعیات بدیهی است. بر این اساس، در رباعی ذیل، مرگ همچون شرابی ناب است که جسم آدمی با نوشیدن از جام آن، بی‌هوش و از خود بی‌خود می‌شود و دیگر، امکان خارج شدن از این مستی را ندارد. در این رباعی، خفتگان در قبور که اینک به غبار و خاک بدل شده‌اند و ذره‌های کالبد خاکی آنها به هر سویی رفته است، از این شراب نوشیده‌اند. تصویر پارادوکسیکالی که در این رباعی دیده می‌شود، یعنی باده‌نوشی خفتگان در گور، طنزی فاخر و برجسته به وجود آورده است، به این معنا که شاعر برای این مردگان، دهانی متصور شده که با نوشیدن شراب خود را در تکاپو نگاه می‌دارند. ماحصل این سروده، نگاه منفی به جهان و بی‌فرجام ماندن کار آدمی در این سرا است:

این اهل قبور خاک گشتند و غبار هر ذره ز هر ذره گرفتند کنار
آه این چه شراب است که تا روز شمار بیخود شده و بی‌خبرند از همه کار
(خیام، ۱۳۸۴: ۲۸)

در رباعیات خیامی، «کوزه به او (شاعر) فرصت اندیشیدن می‌دهد، در نحوه تکوین و بهم پیوستن اجزای کوزه به تأمل می‌نشیند، با کوزه مکالمه می‌کند، در این مکالمه همدلانه ... نگاه خلاق خیام، زبان کوزه را باز می‌کند و اسرار مگو را از دل آن بیرون می‌کشد» (رحمدل، ۱۳۸۶: ۱۳۱) که این واگویی گاهی به چاشنی طنز آمیخته می‌شود. کوزه یکی از واژه‌های کلیدی در بازنمایی فلسفه انقلاب عالم است. در رباعی ذیل، کارگاه کوزه‌گری توصیف شده است که در آن صدها کوزه گویا و خموش نشسته‌اند. نگاه استعاری شاعر، فضایی طنزآمیز و خنده‌افزا ایجاد کرده است. کوزه‌ها هم نشسته‌اند و هم گاهی حرف می‌زنند و گاهی سکوت می‌کنند. با این تصویرسازی، گویی آدمی وارد مجلسی شده که در آن انسان‌ها حاضر هستند. به تعبیر دیگر، انسان‌انگاری کوزه در فلسفه انقلاب عالم، برجسته شده است. مفهومی که در این بیان طنزآمیز تبیین شده، ناپایداری عمر آدمی در این جهان است که پیش از این هم به آن اشاره شد. عدم تناسب فضا و شخصیت‌ها و توصیف خنده‌دار دو مؤلفه‌ای هستند که بر جنبه‌های طنزآمیز رباعی ذیل افزوده است.

در کارگاه کوزه‌گری رفته دوش دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش

ناگاه یکی کوزه برآورد خروش کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش
(خیام، ۱۳۸۴: ۳۱)

کبریایی نگاه منفی استعاری خود را نسبت به روزگار، با توصیف تهکمی و خنده‌آفرین این پدیده تقویت کرده است. او فلک را رخس بی‌دم و سر دانسته که در نهایت، آثار و نشانه‌های آن از بین می‌رود و از ذرات کالبد ما نیز، ظرف‌های خشتی تولید می‌شود. تصور این موضوع که از اعضای بدن آدمی، ظروفی چون تنگ و قدح و سبو و خم ساخته خواهد شد، باعث تولید خنده می‌شود؛ زیرا با پیش‌الگوهای ذهنی مخاطبان سازگاری ندارد:

این رخس فلک بی سر و دم خواهد شد آثار جهان تمام گم خواهد شد
ذرات وجود ما و تو پیوسته تنگ و قدح و سبو و خم خواهد شد
(کبریایی، ۱۳۸۶: ۶۴)

۲-۳. بهره‌گیری از زبان ساده و به دور از تعقید کلامی

یکی از ویژگی‌های اصلی رباعیات خیامی، زبان ساده آن است که موجب می‌شود گستره بیشتری از مخاطبان عام و خاص با این قبیل اشعار ارتباط برقرار کنند. در این رباعی‌ها دغدغه‌های انسانی ناراضی و معترض، به دور از شگردهای پیچیده ادبی و در کمال سادگی تشریح شده است. شاید یکی از دلایل محبوبیت این رباعی‌ها «سادگی بیشتر و استفاده کمتر از ساخت‌های پیچیده است» (ایشانی و رضایی لاکسار، ۱۳۹۵: ۳۱).

دلیل انتخاب زبان ساده برای تشریح و تفهیم مفاهیم، به گروه هدف و مخاطبان رباعیات خیامی بازمی‌گردد. سرایندهان رباعی‌ها با هوشمندی در مخاطب‌شناسی به این نتیجه رسیده بودند که برای درک بهتر دیگران از مسائل ذکر شده و نیز، عمیق‌تر شدن پیوندهای دوسویه میان مخاطب و متن تولیدی، بهره‌گیری از زبان آمیخته به شگردهای ادبی نه تنها چاره کار نیست، بلکه سدی محکم در برابر تحقق این خواسته محسوب می‌شود. در نتیجه، زبان به کار رفته در رباعیات خیامی، ساده و زودپاب است و در آن، نشانه‌های پیچیدگی‌های ادبی و زبانی در پایین‌ترین سطح ممکن دیده می‌شود. در رباعی ذیل، شاعر به ساده‌ترین شکل ممکن، فلسفه انقلاب عالم را توضیح داده است. او عقیده دارد اگر ابر به جای آب، خاک بردارد و به شکل باران فروبارد، تا همیشه خون انسان‌های بی‌گناه بر سر مردم می‌بارد. این رویکرد، بیانگر جنایت‌هایی است که در طول تاریخ بر نوع بشر رواداشته شده است.

گردون ز زمین هیچ گلی برنارد کس نشکند و هم به زمین نسپارد
گر ابر چو آب خاک را بردارد تا حشر همه خون عزیزان بارد
(خیام، ۱۳۸۴: ۲۳)

برخی از رباعی‌ها به قدری ساده و به دور از تعقید کلامی هستند که با گذشت چندین سده از سروده‌شدن، همچنان برای مخاطبان قابل فهم هستند. واژه‌ها در سطحی ساده مورد استفاده قرار گرفته‌اند و گویا شاعر با بهره‌گیری از زبان روزمره و دایره واژگانی مربوط به مردم عامی، برای آنها شعر سروده است. اگرچه مفهومی که از طریق این رباعی‌ها منتقل می‌شود، گاهی حکیمانه و عمیق است، ولی زبانی که شاعر برمی‌گزیند، بسترهای لازم را برای ارتباط‌گیری دقیق‌تر مخاطب فراهم می‌کند.

دی کوزه‌گری بدیدم اندر بازار بر پاره‌گلی لگد همی زد بسیار
و آن گل به زبان حال با او می‌گفت من همچو تو بوده‌ام مرا نیکو دار
(همان: ۲۸)

یک چند به کودکی به استاد شدیم یک چند به استادی خود شاد شدیم
پایان سخن شنو که ما را چه رسید از خاک درآمدیم و بر باد شدیم
(همان: ۳۵)

کبریایی نیز، از این شیوه استقبال کرده است. او در محیطی زندگی می‌کرد که غالب مخاطبان او از دانش کافی برخوردار نبودند. از این رو، مسائل مهم حکیمانه همچون فلسفه انقلاب عالم، باید در سطحی نازل پرورش داده می‌شد و در اختیار آنها قرار می‌گرفت. در غیر این صورت، مخاطب از درک و تدقیق در مسائل مطرح شده بازمی‌ماند. کبریایی با هوشمندی و مخاطب‌شناسی، واژگان ساده‌ای را گزینش کرده است. این نکته را باید در نظر داشت که او ارتباطی معکوس میان سطح واژگانی و معنایی به وجود آورده است. به این معنا که اگرچه واژگان رباعیات او عاری از تعقید و پیچیدگی‌های ادبی هستند، اما معنای کلام در نهایت دقت و سلاست تشریح و تقویت شده است. این موضوع نشان می‌دهد که در منظومه فکری کبریایی، محتوا بر فرم غلبه دارد. در رباعیات ذیل، او مفهوم عشق معنوی و مجازی را برای مردمی که چندان اهل حکمت و تفکر نیستند، با بیانی قابل فهم توضیح داده است. یکی از عناصری که بر قدرت کلام او افزوده، بهره‌گیری از قابلیت‌های رسانه‌ای و ارتباطی واژگان ساده بوده است.

آن لاله دلی ز داغداری بوده و آن سبزه‌خطی ز گل‌عداری بوده
آن رشحه شبنمی که نرگس دارد خود قطره اشک چشم یاری بوده
(کبریایی، ۱۳۸۶: ۶۹)

هر جا که به شاخه گل اناری بوده خونین کفنی ز عشق یاری بوده
هر جا که به جو آب روانی بوده پر خون جگری ز عشق یاری بوده
(همان: ۶۹)

۲-۴. تبیین مسائل عاشقانه

یکی از موضوعات مهمی که در رباعیات خیامی منعکس شده، پرداختن به ابعاد پدیده انسانی عشق است. اینکه او به انسان توجه ویژه‌ای نشان می‌دهد، ریشه در این موضوع دارد که «شاعران هم‌روزگار خیام، غالباً ایده‌آلیست بودند، اما شعر استوار خیام، سرشار از افکار رئالیستی و لبریز از اندیشه‌های واقع‌بینی است» (برزی، ۱۳۷۶: ۸). بنابراین، بدیهی است که بخشی از محتوای این رباعیات به مقوله عشق‌ورزی به عنوان واقعیت‌های جوامع انسانی اختصاص پیدا کرده باشد. در این زمینه، استفاده از عناصر فلسفه انقلاب عالم، در تبیین و انتقال کیفیت عشق به مخاطب، سودمند بوده است. «خیام از دسته کوزه الهام گرفته است و دست در گردن یار انداختن عاشق را ذکر کرده است» (ابرهیمی‌دینانی، ۱۳۸۹: ۲۴۸). در برخی رباعیات، عشق دست‌مایه‌ای است که شاعر از طریق آن، شماری از مهم‌ترین مسائل اخلاقی و اندرزی را با مخاطبان خود به اشتراک گذاشته است. شاعر با انسان‌نگاری کوزه، این مطلب را به مخاطب القا می‌کند که گویی «کوزه می‌خواهد به سخنش درآوریم و رازهای سینۀ او را بشنویم و به کم‌قیمتی در او ننگریم» (معمد دزفولی، ۱۳۹۴: ۲۸). در رباعیات دیگر، شاعر به صورت مستقیم از عشق زمینی سخن به میان آورده است و این پدیده را در سطح روابط انسانی تعریف و بازتولید کرده است. امری که از دید جریان متصوفه پذیرفتنی نبود؛ زیرا آنها برای عشق یک وجه معرفتی قائل بودند و عشق مجازی را تنها واسطه‌ای برای رسیدن به عشق حقیقی می‌دانستند. در رباعیات خیامی، این پیش‌انگاره‌های ذهنی به چالش کشیده شده است.

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است در بند سر زلف نگاری بوده است

این دسته که بر گردن او می‌بینی دستی است که بر گردن یاری بوده است
(خیام، ۱۳۸۴: ۵)

این کوزه که آبخواره مزدوریست از دیده شاهی و دل دستوریست
هر کاسه می که بر کف مخموریست از عارض مستی و لب مستوریست
(همان: ۶)

در رباعیات کبریایی نیز، این سنت فکری دیده می‌شود. او با استفاده از مظاهر طبیعت؛ همچون: غنچه، نرگس، لاله، سنبل و ... به توصیف یار زیباروی خود پرداخته و ویژگی‌های جسمانی برجسته او را ستوده و روایتگر عشق‌ورزی انسان تاریخی نوعی به انسان تاریخی نوعی دیگری بوده است. بنابراین، می‌توان کیفیت این عشق را با مسائل فلسفی هم، تاحدودی درآمیخته دانست. بر اساس مؤلفه‌های فلسفه انقلاب عالم، کبریایی نگاه خوشایندی به عشق زمینی ندارد و آن را همراه با رنج، اندوه و حسرت شرح داده است. به تعبیر دیگر، عشقی که او در رباعیات ذیل از آن سخن می‌گوید، انفعالی و غم‌افزا است و موجب پویایی و تعالی شخصیتی عاشق و معشوق نمی‌شود.

غنچه دهنی ز گلعداری بوده نرگس، قدحی دست به یاری بوده
آن لاله آتشین که داغی دارد خوناب دلی ز عشق یاری بوده
(کبریایی، ۱۳۸۶: ۶۶)

این کاسه سر، خشت سر خم گردد دل نای وی و به می رود گم گردد
این دست پیاله‌گیر من چون نرگس گل را به کف آرد، ار قصب گم گردد
(همان: ۶۸)

این کوزه سری ز کوزه‌سازی بوده پیمان دلی ز اهل رازی بوده
آن سنبل تازه سر برآورده ز خاک مویی ز سر زلف درازی بوده
(همان: ۶۸)

۲-۵. تشریح موضوعات دینی و معرفتی

خیام بیش از آنکه شاعر و رباعی‌سرا باشد، نماینده ناخواسته یک گفتمان اعتراض‌محور فلسفی و اجتماعی است. رباعی‌های خیامی، برآیند میراث اعتراضی چند سده‌ای است و خیام تاریخی یکی از عوامل انسانی برکشیده شدن این شیوه از رباعی‌سرایی به شمار می‌رود. در پیدایی، گسترش و مانایی این گفتمان اعتراضی، نباید از نقش آفرینی ناخواسته امام محمد غزالی غافل شد که با تکفیر و تحریم اندیشه‌های خیام، باعث برجسته شدن باورها و اندیشه‌های فلسفی وی شد. باورها و اندیشه‌هایی که اکثر در قالب شعر و رباعی تشریح نشده است. بنابراین، خیام تاریخی اصولاً رباعی‌سرا و شاعر به معنای خاص واژه نبوده و به عنوان نماینده خردگرایی و ماجراجویی‌های انسانی در برابر غزالی به عنوان نماد دین‌گرایی متعصبانه و فلسفه‌ستیزی، از سوی هم‌مسلمانان خود مطرح و برجسته شده است. به طوری که مؤلف مرصادالعباد، رباعیات خیامی را «مارهای گزنده برای شریعت» دانسته است (رازی، ۱۳۷۳: ۱۶۷). با این اوصاف، آنچه ما به عنوان رباعیات خیام در اختیار داریم، صرفاً حاصل باورهای او نیست. به نظر می‌رسد که خیام نمادی از اندیشه‌گرایی و آزادگی نوع بشر در برابر جزمی‌گرایی و جبرباوری غزالی و همفکران اوست. رویارویی دو سنت گفتمانی دیر پا که در یک سوی آن، خردستایی و در سوی دیگر آن، خردستیزی صف کشیده است. دشتی عقیده دارد که نمی‌توان خیام را در سلک صوفیان درآورد؛ زیرا «طرز فکر مثبت و ریاضی خیام با طرز تعقل صوفیان متفاوت است. حیرت خیام در برابر پدیده حیات و فروماندن از تعلیل

مرگ و زندگی به وجهی که منطبق با موازین عقلی باشد و بالاخره، رسیدن به این نتیجه که حیات جز ترکیب و انحلال نیست، با آن منظومه‌ای که صوفیان بزرگ برای جهان آفرینش فرض می‌کنند ... منافات دارد» (دشتی، ۱۳۷۷: ۱۱۶-۱۱۵). و این تفاوت، موجب طرد و لعن او و همفکرانش شده است. رباعیات خیام «واکنشی روشنفکرانه در قابل ظهور جزم‌اندیشی دینی است؛ یعنی تلاش برای زیر سؤال آوردن و شکستن ساختار الهیات جزم‌اندیشانه مبتنی بر ایمان که فضای عقل‌گرایی و خلاقیت را خفه می‌کند» (امین‌رضوی، ۱۳۸۵: ۸۹). در رباعیات ذیل، شاعر با نگاهی پرسشگرانه، ابهامات خود را نسبت به هستی و رموزاره‌های آن ابراز می‌دارد. این نگاه انتقادی به معنای نفی و انکار نیست، بلکه برآمده از روحیه کنکاشگرانه شاعر است. یکی از رموزاره‌های هستی، مرگ است که ابهامات بسیاری دارد. آدمی هنوز نسبت به این پدیده جهل دارد و ابعاد آن را کشف نکرده است. این امر، بر ترس او می‌افزاید. ترسی که گاهی آدمی را به آشفتگی روحی می‌رساند و موجب پرخاشگری‌اش می‌شود.

آن کس که زمین و چرخ و افلاک نهاد
بس داغ که او بر دل غمناک نهاد
بسیار لب چو لعل و زلفین چو مشک
در طبل زمین و حقه خاک نهاد
(خیام، ۱۳۸۴: ۱۶)

در رباعیات کبریایی نیز، این موضوع دیده می‌شود. گرایش‌های دینی و عرفانی در سروده‌های او بسیار برجسته است. او خم را ساخته‌شده از کالبد پیر باده‌فروش می‌داند. پیر مغان مفهوم عرفانی مهمی است که در شعر حافظ نمود ویژه‌ای دارد. کبریایی در رباعی ذیل، این عنصر معرفتی را رمز و نمادی از پیر راهنما و خرد دانسته است. منظور او از این تشبیه، ارزشمند بودن باده عشق و نقش آن در رشد و تعالی شخصیتی ساکنان میکده است. کبریایی با نگاهی قلندر‌مآب، خرقه‌ای را که اطراف خم بسته شده، سجاده و مهر انسانی حق‌شناس می‌داند. بنابراین، شاعر با استفاده از خوشه‌های واژگانی مترادف و نیز، عناصر و آلات باده‌نوشان و پیوند دادن آن به مفاهیم و عنصرهای دینی و عرفانی، بر مسلک و عقیده عرفانی خود که مبتنی بر سُکر و رجاء است، تأکید می‌کند. این تقابل‌ها و تضادهایی که شاعر در سطح واژگانی مطرح کرده است، در واقع، مخاطب را به سوی مجموعه‌ای از باورهای عقیدتی و معرفت‌شناختی رهنمون می‌سازد.

خم قالب پیر می‌فروشی بوده
پیمانه جوان باده‌نوشی باده
آن خرقه دور خم و خشت سر او
سجاده و مهر حق‌نیوشی بوده
(کبریایی، ۱۳۸۶: ۸۲)

خم قالب جسم حق‌نوازی بوده
می‌آب وضوی بانمازی بوده
آن ساغر غنچه طرز هشته سر خم
نقش دهنی ز باده‌سازی بوده
(همان: ۶۷)

نتیجه‌گیری

در این مقاله، زمینه‌های کاربست «فلسفه انقلاب عالم» در رباعیات خیامی و محمدحسین کبریایی بررسی و کاویده شده است. کلیت فلسفه انقلاب عالم که به عنوان سنت فکری در باعیات خیامی دیده می‌شود، در رباعیات کبریایی نیز، تداوم یافته است. بنابراین، شاعر نهبندانی بدون عادت‌گریزی معنایی از چهارچوب‌های این فلسفه اعتراضی، با بهره‌گیری از ابزارهایی چون صور خیال و دخالت‌دادن واژگان و اصطلاحات بومی، گام‌های مؤثری در گسترش این سامانه اندیشگانی در میان مردم منطقه برداشته است. در رباعیات خیامی، مبادی عرفی که به نوعی با مقولات اعتقادی ارتباط دارند، به صورت صریح و مستقیم به چالش کشیده نشده، بلکه سامانه اندیشگانی افراد ظاهرالصلاح و سبک و سیاق زندگی آنها بدون اشاره

مستقیم نقد شده است. در رباعیات کبریایی، صراحت کلام بیشتر است. به این معنا که شاعر با آسیب‌شناسی دقیقی که از افکار، عقاید و کنش‌گری متصوفه و نمایندگان دین داشته، با زبانی صریح، نقدهای خود را بازگو کرده است. آنچه به کبریایی در انتقاد از مبانی فکری و رفتاری برخی عالمان و صوفیان یاری رسانیده، آشنایی او از مسائل دینی و عرفانی بوده است؛ زیرا او خود در هر دو شاخه معرفتی تبحر داشت. در رباعیاتی از این دست، با استفاده از ابزارها و آلات مربوط به باده‌نوشی، گفتمان غالب و تک‌صدای وقت را به چالش کشیده شده است. رباعی‌سرایان، آگاهانه به چنین ترفندی دست می‌زدند و با تکیه بر تکرار ابزارآلات می‌گساری، نقد و اعتراض خود را نسبت به مواضع زاهدان مرانی نشان می‌دادند. در شعر کبریایی، این روش تقلیدی است؛ چراکه انتقاد از زاهدان آلوده به ریاکاری در رباعیات وی بسامد چندانی ندارد. کبریایی از اصطلاحات بومی منطقه نهندان برای تسهیل در فرایند درک پیام از سوی گروه هدف، یعنی مخاطبان استفاده کرده است. او با مخاطب‌شناسی دقیق و هوشمندانه، میزان درک و دریافت آنها را سنجیده بود و نیک می‌دانست که با استفاده از واژگان محلی، منظور خود را بهتر بیان کند. این ویژگی در رباعیات خیامی کمتر نمود دارد. بررسی سطح فکری رباعیاتی که به فلسفه انقلاب عالم اشاره دارد، نشان می‌دهد که سراینده‌گان به مسائل عاشقانه، عرفانی و دینی، و اخلاقی اشاره کرده‌اند. در پرداختن به حوزه تعلیم و تربیت، رویکرد آنها غالباً تحذیری و هشداردهنده است و نشانه‌های تشویق و ترغیب در آن، کمتر دیده می‌شود. کبریایی در بیشتر موارد، تنها به ذکر نظرات انتقادی خود می‌پردازد و صرفاً بدی‌های این دنیا و ما فیها را از طریق این فلسفه بازگو می‌کند، اما در رباعیات خیامی، راهکارهایی برای اصلاح سبک زیستن ارائه شده است که این وجه تفاوت، از برتری و محیط بودن اندیشه مستتر در رباعیات خیامی خبر می‌دهد.

منابع

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۸۹)، هستی و مستی، گفتگو از کریم فیضی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم.
۲. امین‌رضوی، مهدی (۱۳۸۵)، شرح احوال و آثار حکیم عمر خیام نیشابوری، ترجمه مجالدین کیوانی، تهران: سخن.
۳. ایشانی، طاهره و رضایی لاکسار، حسین (۱۳۹۵)، «بررسی تطبیقی ساخت موضوعی رباعیات اصیل خیام با برخی رباعیات منسوب به او»، مجله شعرپژوهی دانشگاه شیراز، سال ۸، شماره ۳، از ص ۳۱ تا ص ۵۰.
۴. برزی، اصغر (۱۳۷۶)، خیام‌نامه (شرح رباعیات خیام)، تهران: اعظم بناب.
۵. جعفری، محمدتقی (۱۳۷۵)، تحلیل شخصیت خیام، تهران: کیهان، چاپ چهارم.
۶. خیام، عمر بن ابراهیم (۱۳۸۴)، رباعیات، با تصحیح و مقدمه و حواشی محمدعلی فروغی و قاسم غنی، به کوشش بهاءالدین خرمنشاهی، تهران: ناهید.
۷. دشتی، علی (۱۳۷۷)، دمی با خیام، زیر نظر دکتر مهدی ماحوزی، تهران: اساطیر، چاپ دوم.
۸. رازی، نجم‌الدین (۱۳۷۳)، مرصادالعباد من مبدأ الی المعاد، به کوشش حسین حسینی نعمت‌اللهی، تهران: علمی و فرهنگی.
۹. رحمدل، غلامرضا (۱۳۸۶)، «مقایسه اغتنام فرصت در اندیشه‌های حافظ و خیام»، مجله ادب‌پژوهی، دانشگاه گیلان، شماره ۲، صص ۱۱۷ - ۱۴۱.
۱۰. رضا، فضل‌الله (۱۳۷۹)، نگاهی به عمر خیام، تهران: کویر.
۱۱. شجیعی، پوران‌دخت (۱۳۷۹)، «خیام»، ارائه‌شده در مجموعه مقالات نوزده مقاله درباره حکیم عمر خیام نیشابوری، گردآوری از حسن نظریان، مشهد: اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان با همکاری مرکز نیشابورشناسی، صص ۴۶ - ۶۲.
۱۲. شمیسا، سیروس (۱۳۷۴)، سیر رباعی، تهران: فردوس.

۱۳. کبریایی، سید محمدحسین (۱۳۸۶)، مجموعه اشعار به همراه سیری در زندگی و آثار، به تصحیح و کوشش حسین اکبری، بیرجند: روستا.
۱۴. ماحوزی، مهدی (۱۳۸۴)، «تبیین اندیشه خیامی از خلال رباعی‌های متوازن و مقبول‌الاصاله»، پژوهش‌نامه فرهنگ و ادب دانشگاه آزاد اسلامی رودهن، شماره‌های ۵۳ و ۵۴، صص ۱۵-۵۳.
۱۵. مظفرزاده، باقر (۱۳۸۳)، عمر خیام؛ زندگی و آثار، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۶. معتمد دزفولی، فرامرز (۱۳۹۴)، مشکل ما، خوانش مدرن و اگزستانسیالیستی رباعیات خیام، تهران: نگاه معاصر.
۱۷. همایون‌فر، فتح‌الله (۱۳۵۵)، سیمای خیام، تهران: فروغی.
۱۸. یوگاناندا، پاراماهاانسا (۱۳۷۹)، خروش خم؛ نقدی بر رباعیات عمر خیام، ترجمه جواد رویانی، تهران: روزگار.